

در آفون آهنک

نگاهی به شعرهای مهدی جهاندار



سید اکبر میر جعفری

شاعرانی که به تأثیر اعجاب‌انگیز موسیقی کلام پی برده‌اند، به توفیق بزرگی در شاعری دست یافته‌اند. اما گاهی این اعجاب جای را بر معنی تنگ می‌کند. مهدی جهاندار به بخش اول آنچه گفته شد، پی برده است. اما شعر او نیز گرفتار «آهنا»ی گفته بالاست. کلمات در شعر جهاندار مانند آواها به باری یکدیگر می‌آیند و به دلیل خوش‌آهنگی دلنشین می‌نمایند؛

آن قدر که فراموش می‌کنیم به معنای آن‌ها ببندیم:

مہتاب من از پشت سپیدار برآمد

آهسته شبی بر سر دیوار برآمد

در پیش تو دلبر چه سپیدار و چه دیوار

انگار که انگار نه انگار برآمد

دیوار به دیوار به دنبال تو گشتم

تا بوی تو از خانه عطار برآمد

در خانه عطار چه بویی چه وضویی

مہتاب لب حوض به تکرار برآمد

در خوش‌آهنگی این شعر هیچ تردیدی نیست و همین ویژگی باعث به حافظه سپردن آن می‌شود، اما کافی است یک بار دیگر بیت دوم را بخوانیم. شاید معنی آن چنین باشد:

در پیش تو ای دلبر، دیوار و سپیدار چه تفاوت می‌کند!

و اما مصراع دوم که از نظر موسیقی غنی است، معنی روشنی ندارد. به نظرم انگار یکی از انگارها اضافی است.

در بیت بعدی مضمون دیوار به دیوار، دنبال کسی گشتن، چندان غریب و دست‌نیافتنی نیست، اما به نظر می‌آید با توجه به مصرع دوم شاعر باید می‌گفت:

خانه به خانه دنبال تو گشتم.

در بیت بعدی نیز به نظر می‌آید بویی و وضویی را تنها با موسیقایی آن‌ها احضار کرده است. ضمن آن که مهتاب یا ماه در میانه حوض به قصد وضوی آرتماسی بر می‌آید نه بر لب حوض!

در غزلی دیگر که سرشار از موسیقی است، می‌خوانیم:

دکمه به دکمه واژگانی پیرهن خدا شدی

وای به حال ما شدی وای به ما که این چنین

غنچه به غنچه گل به گل، رود به رود و پل به پل

پنج

شعر مهدی جهاندار، قدری صورت‌گرا و معنی‌گریز به نظر می‌آید. یا راحت‌تر بگوییم، مخاطب با این شعر به زودی غافلگیر و شگفت‌زده می‌شود؛ ولی پس از تأمل، بدان مایه که در صورتش خیره شده بود از سیرتش چیزی زیاد دستگیرش نمی‌شود. این شعرها آن قدرها که انتظار می‌رود، هدفمند و عمیق به نظر نمی‌رسد. گویا شاعر بیشتر در پی زیباسرودن است تا انتقال یک سلسله احساسات و یا اندیشه‌ها.

این گونه شعر یک جذابیت آبی دارد، ولی این جذابیت دیر نمی‌آید و آدمی با یکی دوبار خواندن اقیان می‌شود. دیگر زمینه بسیاری برای استفاده از آن در لحظات خلوت خود به عنوان یک تکیه‌گاه عاطفی و یا در مواجهه با دیگران به عنوان یک ابزار انتقال مفاهیم، نمی‌یابد.

البته در این میان استثناهایی هم وجود دارد، مثل شعر شماره ۳۰ (آرامشی به وسعت صحراست مادرم)، ولی اینها انگشت‌شمار است. غلبه با شعرهایی است که جز همان حظ و بهره‌اولی، جنبه کاربردی بسیاری نمی‌یابد.

از این گذشته به نظر می‌رسد که شعرها غالباً طرح موضوعی روایی یا تصویری خاصی ندارند. در بسیاری موارد به غزل‌های سرشار از مضمون مکتب‌هندی شباهت می‌رسانند.

شش

یک نکته قابل یادآوری، وفور «عشق» در این شعرهاست. البته نه خود مفهوم، که کلمه «عشق» و آن هم غالباً کلی. به راستی اگر پرکردن جاهای خالی منظور نباشد، ۲۹ بار حضور «عشق» در ۳۰ غزل، طبیعی به نظر نمی‌آید. تازه من حدود بیست مورد «عاشق» و «معشوق» و «عشاق» را به حساب نیآورده‌ام و نیز «عشق»‌های ردیف یک غزل را. وقتی چیزی را تصویر می‌کنیم، لازم نیست این قدر نامش را بیاوریم. شنیده‌اید آن ضرب‌المثل را که می‌گفت «نامش را نیاور، خودش را بیاور» (۲)

هم‌چنین است وفور عناصر خیال شعر کهن، مثل عناصر میخانه‌ای (قدح، ساقی، می) و بعضی عناصر تکراری در شعر امروز مثل «پلنگ» و «ماه» و امثال اینها را که البته بسیار نیست، ولی قابل توجه است.

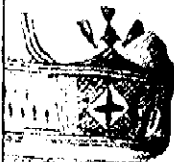
از این گذشته، گاهی مصراعها ارتباط محکمی به هم نمی‌رسانند یا بعضی خلل‌های زبانی دیده می‌شود که اینها نیز اندک است، اما قابل یادآوری، از جمله فعل «هستند» در اینجا که قاعدتاً باید «هستید» می‌بود، چون سخن شاعر در قدم اول متوجه دوم شخص است:

ای سنگ‌دلا! تا تو و امثال تو هستند

دل‌های به تنگ آمده محکوم شکست‌اند

این را هم بگوییم که وقتی می‌گوییم «سنگ‌دلا» یعنی «ای سنگدل». پس این «ای» اول لازم نیست. مثل این است که گفته باشیم «ای ای سنگدل».

۱. قرآن مجید، نمل / ۳۰.



شعر مهدی جهاندار، قدری صورت‌گرا و معنی‌گریز به نظر می‌آید. یا راحت‌تر بگوییم، مخاطب با این شعر به زودی غافلگیر و شگفت‌زده می‌شود؛ ولی پس از تأمل، بدان مایه که در صورتش خیره شده بود از سیرتش چیزی زیاد دستگیرش نمی‌شود.



البته که خلوت زبان و بیان گذشتگان را ندارد:
 پنهان هو پیدا هو با ما هو تنها هو
 دیشب هو امشب هو فردا فردا هو...
 هو اول هو آخر هو عاشق هو شاعر
 آدم هو خاتم هو عیس هو موسی هو
 روشن است که این سلسله را می توان تا صبح قیامت ادامه داد و
 همه چیز و همه کس را هو دانست!

تعبیراتی مثل لب لعل، شب گیسو، جام ترد دل و...
 اگر نوع کاربری آن ها در شعر جهاندار متفاوت
 می نمود، می شد به آینده شعری او (البته
 از این مسیر) امیدوار بود، اما آن چه از
 این تعبیرات در شعر وی برمی آید،
 همان کاربردها و کارکردهای
 سنتی است که البته چون
 ایشان به اندازه گذشتگان
 بدان اشراف ندارد، بی شک از
 تأثیر آن نیز کاسته می شود.
 جهاندار هرچه از فضای
 سنتی فاصله گرفته، به توفیق
 بیشتری دست یافته است و
 این نشان می دهد، وی می تواند
 با فاصله گرفتن از فضاهای
 تکراری موفق تر جلوه نماید. یکی از
 غزل های وی که به نظر موفق تر از بقیه

در این زمینه است، غزل زیر است:
 شب های بی شماری از این کوچه بگذرد
 تا عاقبت بهاری از این کوچه بگذرد

می بینم که منتظرش ایستاده ام
 کافی است روزگاری از این کوچه بگذرد
 تنها کسی که دست نکان می دهد تویی
 فردا اگر قطاری از این کوچه بگذرد...

در این غزل هیچ نشانی از غزل گذشتگان دیده نمی شود لذا از این
 جهت غزلی منحصر به فرد در شعر اوست.

وی تنها در به کارگیری عبارات به گذشتگان گرایش ندارد، بلکه در نحو
 غزل های وی نیز تمایل به دیروز به خوبی مشاهده می شود. و اگر شعرهای
 مجموعه اش به ترتیب تاریخ سرایش مرتب شده باشند، سیری در آن ها
 نشان می دهد که او روز به روز شعر خود را دلپذیرتر و غنی تر کرده است.

جزء به جزء گل به گل، دم به دم که این چنین
 می رود آن که می رود، می رسد آن که می رسد
 می شود آن چه می شود، قصه خوشا که این چنین
 بیت «دکمه به دکمه...» می توانست آغازی برای مضمونی ناب باشد،
 ولی مصرع دوم به درستی مصرع اول را یاری نکرده است. در دو بیت دیگر
 نکته خاصی نصیب مخاطب نمی شود. گویی این گونه غزل ها را می توان تا
 جایی که قافیه اجازه می دهد، ادامه داد.

البته در همین غزل بیت زیبایی را می خوانیم که لف
 و نشر به دلپذیری آن افزوده است:
 یا زده ای شکسته ای، یا نگشوده
 بسته ای
 اینه را که آن چنان، پنجره را که
 این چنین

در میان غزل های این چنینی
 مهدی جهاندار غزلی است
 که بار موسیقایی آن با دیگر
 غزل ها متفاوت است، اما اتفاقاً
 در هر بیت با مضمونی روبه رو
 می شویم:

زمین تا آسمان فرق است،
 چاه این جاست، ماه آن جا
 خدا یا خوش به حال ماه، گاه
 این جاست گاه آن جا
 زلیخای من آن جا که تو هستی عشق
 ممنوع است

ولی من زیر چشمی می کنم گاهی نگاه آن جا
 زلیخا بوسه های ابدارت را نمی خواهم
 به کنعان باز می گردم که چاه آن جاست ماه آن جا

به نظر می آید قافیه و ردیف نه چندان آسان این غزل به شاعر مجال
 داده است تا با دقت بیش تری به مضمون یابی بیندیشد و اگر می توانست از
 کلماتی مانند زلیخا که کمابیش مضامین آشنایی را تداعی می کنند فاصله
 بگیرد، بی تردید شاعرانگی های بیشتری را در این غزل شاهد می بودیم.

مهدی جهاندار غزل را می شناسد و در حال هوای آن سیر می کند، اما
 آن چه که دست و پاگیر او شده، ارادت بیش از حد به فضای غزل گذشتگان
 ادبیات فارسی است. این ارادت در موارد زیادی او را از نوآوری باز داشته
 است. حتی گاهی به تکرار لحن و بیان گذشتگان اکتفا کرده است و صد

مهدی جهاندار غزل را
 می شناسد و در حال
 هوای آن سیر می کند،
 اما آن چه که دست
 و پاگیر او شده، ارادت
 بیش از حد به فضای
 غزل گذشتگان ادبیات
 فارسی است.

جهاندار هرچه از فضای
 سنتی فاصله گرفته، به
 توفیق بیشتری دست
 یافته است و این نشان
 می دهد، وی می تواند با
 فاصله گرفتن از فضاهای
 تکراری موفق تر جلوه
 نماید